

بناامند از دستان جان و سر

از خوان و نان تا خون و جان

قوت جان در خفا و نان مولانا

دکتر قدمعلی سرامی • دکتر فرشاد عربی



نشر توفند

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

شاک

وضعیت فهرست نویسی

یادداشت

عنوان: بحر

موسوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

شناسه افزوده

ده بندی کنگره

رہہ بندی دیوے

شماره کتابشناسی ملی

سرّامی، قدمعلی، ۱۳۲۲-

از خوان و نان تا خون و جان : قوت جان در ذهن و زبان مولانا/ قدمعلی

سرامی، فرشاد عربی۔

تهران: ترفند، ۱۳۹۴

۳۷۰

971-6..-5963-31-1

فما

کتابنامہ.

قوت حاز در ذهن و زبان مولانا.

مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۷۲۳ق. — نقد و تفسیر

مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۳ ق. — عرفان

شعر فارسی — قرن ۷ ق. — تاریخ و نقد

خودسازی

زندگی معنوی

مروج، فرشاد، ۱۳۵۴ -

1594

٥١٥ PIR الف ٤ ص ١٤٣

22/31

F. 581.69



نترتارفند
TARFAND BOOKS

تهران - صندوق پستی: ۹۴۵-۱۳۴۴۵ تلفن: ۶۶۹۵۵۴۴۱-۸۶۸-۰۹۱۲۰۳۸

از خوان و نان تا خون و جان

قوت جان در ذهن و زبان مولانا

مولفان: دکتر قدمعلی سرّامی - دکتر فرشاد عربی

طراح جلد: یاشار عبداللہ زادہ

نوبت چاپ نخست ۱۳۹۵ • شمارگان ۵۰۰ نسخه

قیمت ۲۸۰۰۰ تومان • شماره نشر ۱۳۹

شماره ۱-۳۱-۵۹۶۳-۶۰-۹۷۸

© حق چاپ: ۱۳۹۵، نشر ترفند

فهرست

۷	یادداشتی بر کتاب
۹	درآمد
۱۵	پاره نخست: تعاریف و مقدمات
۱۵	مراد از تعبیر «قوت جان» در این کتاب
۱۷	اهمیت و ضرورت پرداختن به «قوت جان»
۲۳	پاره دوم: کلیاتی در شناخت بایسته‌های قوت جان
۲۳	گذر از نفسانات و هیوات
۲۷	گریز از تعلقات نینیه
۳۶	دشواری ستیز با نفسانات
۳۹	آسمانی شدن با ترک آثار زمینی
۴۲	روح و جسم و کیفیت تألیف آن
۴۳	پاره دوزی تن
۴۶	تن؛ مرکب روح
۴۷	تمایلات دو قطبی جسم و روح
۵۱	تقابل مصلحت‌بار
۵۵	نکوهش شکم‌پارگی و توصیه به تنقیه تن
۵۹	تأثیرات معنوی لقمه بر روان و روح
۶۲	نان و جان
۶۷	نان بی اذن و رضایت حق؛ سبب کاهش جان
۶۹	انسان، آئینه آفریدگار و نمودگار هستی
۷۵	خودشناسی؛ زمینه قوت‌شناسی و جان‌آگاهی
۸۰	رهایی از آفات خودفراموشی
۸۲	جامه‌شویی صوفیانه
۸۸	لزوم اندیشه در هستی
۹۰	طبیعت، آگاه است
۹۵	پاره سوم: بررسی مؤلفه‌هایی از قوت جان در ذهن و زبان مولانا
۹۵	نورشناسی و نورخواری
۱۰۷	نورخواری و قابلیت آن
۱۱۴	یگانگی تن و جان (اتحاد هیزم و آتش)
۱۲۳	عشق

۱۲۸	عشق و قوت جان از منظر مولانا.
۱۳۶	عشق؛ ابزار تبدیل مزاج
۱۳۹	مستی از می عشق
۱۴۳	عشق و فربهی
۱۴۸	غیرت عشق
۱۴۹	موسیقی؛ خاستگاه و ماهیت آن
۱۵۱	موسیقی در دیوان شمس
۱۵۱	مولانا و موسیقی
۱۵۵	رستی؛ قوت جان
۱۵۶	دلنا و غم
۱۶۴	جوع
۱۶۵	پر خوری؛ انقباض روح و تقوای الهی
۱۶۸	نسخه «احتماء»
۱۷۱	برکات جوع
۱۷۶	مولانا و جوع
۱۷۹	قطام از طعام دنیوی
۱۸۲	مصرف مأكولات روحانی، حدّ یقف ندارد
۱۸۵	دیدار یار
۱۹۳	حکمت
۱۹۹	حکمت نادلخواه
۲۰۱	سکوت
۲۰۸	کارکرد دوگانه زبان
۲۱۳	سکوت از دیدگاه قرآن
۲۱۴	سماع و سرمستی
۲۲۲	ذکر
۲۲۷	برکات قوت ذکر
۲۲۹	دَم (مصاحبت) ابدال حق
۲۴۴	«بو»؛ به مثابه قوت جان
۲۵۰	جان آگاهی (خبر)
۲۵۴	خبر (جان آگاهی)؛ در حکم قوت جان
۲۵۶	حقیقت انسان از نگاه مولانا

۲۵۹	پاره چهارم: بررسی مبانی اندیشه‌ای مولوی در باب قوت جان
۲۵۹	اصالت جان
۲۶۰	توصیه به رهایی از تن و پرداختن به جان
۲۶۶	روح‌پروری
۲۶۸	اهمیت جان‌پروری
۲۷۲	زندگی در مرگ
۲۷۵	گذار از حس به مادی به معنوی
۲۸۱	رسیدن به هدایت با گذشتن از لذات حس مادی
۲۸۴	ناتوانی حس و عقل در شناخت
۲۸۵	نسبیت امور عالم
۲۹۱	رابطه قوت جان و نسبیّت بدن (ببال) در پنداشت مولانا
۲۹۷	اتصال یا انفصال و ارتباط ار با «محل» تبدیل
۳۰۴	خودشکوفایی در سایه تبدیل مزاج
۳۰۸	امکان تبدیل مزاج و تغییر غذا از نظر اشتها و وی
۳۲۹	آب جان
۳۳۰	رزق‌های پنهان عالم
۳۳۵	پاره پنجم: تکمله
۳۳۵	تکمله بحث
۳۶۵	کتاب‌نما

یادداشتی بر کتاب

سال‌ها پیش دوستان شهر کتاب : مرخواستند تا درباره اندیشه‌های مولانا برای همراهان این مجمع ارجمند فرهنگی، سخنرانی کنند.

من در سه نشست پیاپی هفتگی، سرازیر سایه با عنوان قوت جان ایراد کردم. استقبال کم‌مانند یاران شهر کتاب، باعث آمدن تا به این اندیشه شتم تا با یاری و همراهی دوستی فرهیخته آن سخنرانی‌ها را به تألیفی بسامان بدل نمایم. تقدیر حکم فرزند عربی را با من همراه کرد و با یاری و هم‌اندیشی وی این مهم به انجام رسید.

قوت جان حاصل همدلی و همداستانی ما با مولانا جلال‌الدین است. امید می‌بینم که این نامه با مطالعه شما دوستان مولانا، فرجام بایسته خود را بیابد.

عشق است اگر حقیقتی هست

باقی سخن استعاره‌ای نیست

قد معلی سرامی

درآمد

ایران، این سرزمین آسمانی، در طول تاریخ، مفاخری را پرورده است که هرچه بیشتر می‌آییم و از کوه قامتشان بیشتر فاصله می‌گیریم، عظمتشان را بهتر می‌شناسیم؛ بزرگانی که در حوزه‌های مختلف علوم بشری، نام زرینشان بر تارک اندیشه‌ها خواهد درخشید و برای ما ایرانیان، مایه مباهات و نازش‌اند. یکی از زمره این جاویدنامان، که بر خن اسلام و نیز باورهای کهن ایرانی بالیده است، مولانا «جلال‌الدین محمد بلخی خراسانی» است که در اواسط یک صوفی صافی‌ضمیر و عارفی هزیر، از هشت سده پیش تا به امروز، در شهرتی دما‌افزین بوده و «آتش در سوختگان عالم در زده» است. آوازه عالمگیر او بدانجا رسید که سازمان جهانی، در سال ۲۰۰۷ میلادی را در کل جهان به نام او اختصاص داد. گویی بدین اقدام، مولانا از بند تعلق به یک سرزمین خاص آزاد شد و صدای مشترک همه انسان‌ها به شمار آمد.

آماج این کتاب آنست که «قوت جان» یا اصطلاحاً «ماکولات روحانی» در ذهن و زبان مولانا بررسی شود. منظور از قوت جان، تمام بایسته‌هایی است که حیات روحانی، معنای و ایمانی انسان را تأمین و تضمین می‌کند. مولوی در این باب، عقیده‌ای دارد که نظیر آن را با این دجه ان سراحث و جسارت، در باور سایر عرفای بزرگ نمی‌بینیم. او می‌گوید: این انسان که «حیوان ناطق» است، به واسطه بُعد حیوانیت، محتاج غذاهای غیرمادی و به واسطه برخورداری از قوه ناطقه، نیازمند تغذیه روحانی و معنوی است. و اگر انسان بتواند به هر میزان از تعلق به خوراک‌های مادی بکاهد، به همان اندازه بر وسعت روحانی و ابعاد ایمانی او افزوده می‌گردد. پس بریدن از خلق و عالم ماده یعنی اتصال به خالق و تغذیه از منبع نور، که ذات لایزال ربوبی است.

نیز می‌دانیم که صوفیه (و از جمله مولانا)، معتقد به تکثر عالم‌اند و شمار آن را تا هجده هزار عالم نیز گفته‌اند:

هجده هزار عالم دو قسم بیش نیست / نیمی جماد مرده و نیمیش آگهی

دریای آگهی که خردها همه از اوست آن است منتهای خردهای منتهی
(غزل ۲۹۸۱)

گستره آفرینش الهی هر اندازه که باشد، یک سکه دو رویه است. یک روی آن «جماد مرده» که به تعبیر امروزیان «سخت افزاز عالم» است و روی دیگر «آگهی» است که می‌توان آن را جنبه «نرم‌افزاری عالم» نامید. آنچه ما از عالم ادراک می‌کنیم، همین لایه رویین و صورت دیدارین آن است و به مصداق «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم/۷) از عالم غیب و آخرت در غفلتیم. به دیگر تعبیر، صورت را می‌بینیم و از معنا خبر نداریم. یا عالم شهادت را به مشاهدات می‌بینیم، اما از عالم غیب در حجابیم؛ ظاهر را به نظاره می‌آوریم، اما از باطن بی‌بهره‌ایم. پس آنچه ما از همه تکثرات عالم به ادراک آورده‌ایم، تنها در حیطه تن عالم است و از جان عالم، که حروف معانی در پس پرده اسرار غیب است، بی‌اطلاعیم.

در این بان، آنچه اصل و اساس هستی است، همان جنبه ناپیدا و نرم‌افزار خلقت است که چنان جانی در ناپیدالم، بایه قوام و دوام آن است. به همین قیاس، اعتبار آدمی هم به جان و اندیشه اوست. مولانا حمایتن، یکی از رگ‌ها و استخوان‌های گوشت‌آلود دانسته و ارزش گوهر وجودی هر کس را بازبسته به اندیشه، ای پنهان وی (آگاهی) خوانده است:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشهات گل، گلشنی و ر بود خاری تو هیمة گلخنی
(۲۷۷/۲ - ۲۷۸)

می‌بینیم که وی در باره نخستین این دو بینش، با رعایت تقدم فضل جان بر جسم، در آغاز بر وجه نرم‌افزاری خلقت آدمی انگشت نهاده و سپس از سرورت پرداخت به نیازهای جسمی و سخت‌افزاری که در حیطه جماد (گوشت و اسکلت) اوست، گذر کرده است. میان اندیشه (نرم‌افزار) و عمل (سخت‌افزار) ارتباطی دوسویه هست. آن دو از هم رنگ می‌پذیرند تا جایی که حتی اندیشیدن به خورشید، تعالی‌آفرین است:

تخم خورشید در دل کاشتم سر به سوی آسمان افراشتم
(سزای)

با این انگاره، اندیشه، ماحصل خورد آدمی است و گوهریست که از دریای ماکولات به قوام می‌رسد؛ لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها
زاید از لقمه حلال اندر دهان میل خدمت عزم رفتن آن جهان
(۱۶۵۰/۱ - ۱۶۵۱)

خوارزمی نیز در باب تأثیر لقمه بر اندیشه می‌گوید: «لقمه تخم است و اندیشه ثمر او. و لقمه بحر است

و اندیشه گهر او. چنانکه هر درختی را ثمری است، هر لقمه را اثری است» (خوارزمی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۵۴۰).
گاهی عاملی نظیر ترس (نرم‌افزار) کاهنده جسم (سخت‌افزار) است.^۱ تقابل دوسویه فوق را در آیات زیر هم می‌توانیم دریافت که گاهی به اذن الهی، نان (سخت‌افزار) کاهنده جان (نرم‌افزار) است:

لقمه‌ای را که ستون این تست دفع تیغ جوع، نان چون جوشنست
چونکه حق قهری نهد در نان تو چون خنای آن نان بگیرد در گلو
(۲۱۷۱-۲۱۷۰/۶)

با این وصف، تذکر ربّانی را در کتاب آسمانی‌مان بهتر خواهیم فهمید که «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (بسر ۱۰۱) زیرا سردی و خاموشی انوار باطنی در گرو لقمه‌های برگرفته از سفره زمین است. در حقیقت آنان که در بند تن می‌مانند، علی‌رغم کبر سن، کودکان کوی‌اند و در مقابل رهیدگان از هوی، واصلان ساد و عاشق الهی:

خلق اطفالند جز مستعد نیست بالغ جز رهیده از هوا
(۲۴۳۰/۱)

همچنانکه عالم، محصول امتزاج مواد فانی است، تن انسان هم (که خود عالم اصغر است) تابعی از متغیر عالم است؛ حتی آنچه را که ما قوت یوه می‌نامیم، خود ترکیبی از قوای تنی و جانی است که قابلیت تبدیل به همدیگر دارند (ما این ماه را در میحث «نان و جان» به شرح آورده‌ایم). اما آنان که به علت عدم کنترل هوای نفس و تمایل شکم‌انباری، از کمترین فرصت‌ها برای تقویت بنیه جسمی و مادی خود در نمی‌گذرند؛ از حقیقت انسانی و رذالت انسانی خود غافل‌اند. بنابراین راهی که مولوی، حکیمانه پیش پای طالبان نهاده است، این است که از پوست بگذریم و به دوست برسیم:

هر چه گفتی یا شنیدی پوست بود لبش سراسر قند فشا
کی به قشر پوست‌ها قانع شود؟ ذو لباب فی التجلی قد نشا
(غزل ۲۶۴)

۱. نقل کرده‌اند که در روزگاران پیشین، حکیمی یونانی، فیلاتوس نام، به اتهام جاسوسی، مورد تعقیب دستگاه حکومتی قرار می‌گیرد. ترفند حاکم آنست که با نقشه‌ای مخفیگاه او را بیابد لذا به هرخانه بزی دادم تا بیروند به شرط آنکه در پایان ماه ورزش بی‌کم و بیش همان باشد که بوده است. در نهایت تنها کسی که موفق به انجام این مأموریت دشوار می‌شود صاحب همان خانه‌ای است که فیلاتوس را پناه داده است. عمال حکومتی با تفتیش خانه، حکیم یونانی را بازداشت کرده، راز این موفقیت را جویا می‌شوند. او به اعتراف می‌آید که در پایان هر روز برای آنکه بز را از فریبی براهاند، گرگی را بدو می‌نمایانده است تا هرچه گوشت بر تنش روییده است، فرو بریزد. موید این ادعا را که ترس فروریزنده فریبی و باعث ضعف جسم می‌تواند بود، در قصیده‌ای از خاقانی می‌توان سراغ گرفت که وی با اثبات ارتباط میان نان و جان، در شکایت از مخافت و مصائب زندان گفته است:

راحت از راه دل چنان برخاست که دل اکنون ز بند جان برخاست
... جگر از بس که هم جگر خورده است معده را ذوق آب و نان برخاست
جان شد اینجا چه خاک بی‌زد تن که دکان‌دار از دکان برخاست
(دیوان: قصیده ۲۶)

انسان آگاه، می‌بایست با غلبه بر تمایلات نفسانی، به حداقل طعام از مطبخ عالم، قناعت ورزیده، روح را به خوراکی از خوان بالا، عادت دهد. یکی از این طعام‌های گوارای نرم‌افزاری، نور حق است که نوعی تصاحب کردن معشوق در اندرون خود است و برخوردار از آن، باعث مراقت با ملاک و دزدگی و ادبار از هر سفره‌ای زمینی است. اما درینا که به گفته مولانا تنها یکی از هزاران، به این مرتبه از رشد معنوی و اندیشه‌ای دست یافته است:

دیر یابسد صوفی آرز از روزگار
زان سبب صوفی بود بسیار خوار
جز مگر آن صوفی کز نور حق
سیر خورد او فارغست از ننگ دق^۱
از هزاران اندکی زین صوفی‌اند
باقیان در دولت او می‌زیند
(۵۳۲-۵۳۴/۲)

نظر به تئوری تهری آدمی به التذاذ نفسانی، مجاهده و مبارزه با این کشش طبیعی، کار آسانی نیست. و نوی‌شنای خلاف جهت آب را تداعی می‌کند. اما تنها زمانی تلخی ترک این لذت، به گوارایی و اقبال درونی می‌جامد، که آدمی در دور دست‌ها برای خود مقصد و مقصودی متصور باشد که این لذات درین نظر او حقیر جلوه نماید و با همت بلند حاضر به فرو نهادن این‌ها به امید وصل آن‌ها باشد. «پس آدمی را این خوشی‌ها و لطف‌ها که پرتو و عکس حق است، بیاید گذشتن و بر این قدر نباید قانع گشتن هرچند که این قدر از لطف حق است و پرتو جمال اوست، اما باقی نیست. نسبت به حق باقی است. سیر به خلق باقی نیست. چون شعاع آفتاب که در خانه‌ها می‌تابد، هرچند که شعاع آفتاب است و نور است، اما ملازم آفتاب است. چون آفتاب غروب کند، روشنایی نماند. پس آفتاب باید شدن تا خوف جا نیفتد» (مولوی، ۱۳۸۷: ۷۴).

اندیشه و سیره عرفانی عرفا، حکایت از تمایل آنان به پرهیز از خوراک‌های تن‌مدارانه و رغبت در نواله‌های روح‌افزایانه دارد. زیرا اقتضای طبیعت‌گرایی، ملال آفرین و ماندن در حصار تن و بی‌بهره‌گی از عالم آگاهی و حضور است و التذاذات طبیعی، گذشته از زحمت کرب و دشواری، ناگزیر روی در نقصان و خسران دارند، اما اتصال‌یافتگان به نشأت سبحانی و چشندگان افواقی روحانی و بی‌مانی، فارغ از خوف و حزن، با عطشی فزاینده، در تنعم همواره و آسایش یکپارهند و بنا به اعتقاد ابن عربی، «علما (صاحبان معرفت شهودی) در لذت همیشگی‌اند؛ اما دیگران در سایه‌ای از حیرت، با سرگردانی و گمراهی در هر دو جهان، باقی می‌مانند» (جیتیک، ۱۳۹۰: ۲۲۰). ساخت‌مایه این ادعا که هستی متشکل از دو بُعد «جماد و آگاهی» (سخت‌افزار و نرم‌افزار) است، در این بیت جا خوش کرده است:

۱. معرب دک به معنی گدازی و خواستن، درخواست و خواهش (فرهنگ فارسی معین)، در اصل دق به معنی نوعی گدازی مجاز است. زیرا رسم بوده است که کسی برای تحصیل مراد خود و به حالت نذر، گدایی می‌کرده است (نکد به: بهار عجم)، چنانکه هنوز در برخی از دهات کردستان گدایی بعضاً با پای برهنه، از هفت خانه یا بیشتر مرسوم است. در شعر زیر از انوری هم این رسم کهن نمایان است:

اگرچه حاجت دق نیست انوری را لیکن
به درکه تو کند یارب از بشاید دق

محبت شمع بزم قللس و ما پروانه بیرون چه حال است این نمی دانم، چراغ آنجا و دود اینجا! (عرفی شیرازی)

آری ذات حق، نور لایزال محبت است و خلق، پروانگانی که دانسته یا نادانسته بال در بال شعله های محبت، از فراق نور، بیقرار و از دور، دودخوار و گرم سوختن اند. آدمی، این پروانه پرسوخته و دل دوخته به مهر خداوندگار، ناگزیر از آنست که وجه جمادی را فدای وجه خدایی کند و از سنگینی کفه حیوانیت به سود کفه روحانیت بکاهد. مگر نه اینست که شیرازه پیدایش و دوام همه پدیدارها و نگرینای عالم، بر مهر تنیده شده است و جز مهر، باقی تفاله ای بیش نیست:

در خرمن نائبات کردیم نگاه یک دانه محبت است و باقی همه کاه (لاادری، به نقل از دهخدا)

با این اوصاف، معلوم می شود که آدمی فراتر از نیازهای جسمانی که لازمه حیات مادی و زمینی و نباتی اوست، از بهات منور و فراطبیعی نیز محتاج تغذیه های روحانی است، تا با آن سلامت روح و روان و در نهایت، ستیاب به کمال خود را تضمین نماید. از منظر مولانا، اهم قوت های جان آدمی عبارتند از: عشق و محبت، نور، ذکر (تسبیح)، موسیقی، دیدار یار (رؤیت الله)، سماع عارفانه، سکوت حکیمانه، حکمت مصائب ابدال، بو، خیر (آگاهی)، و حتی جوع و غم عارفانه. ما در این کتاب با بررسی شواهد اندیشه عارفانه در خلال آثارش، مؤلفه های مذکور را در ذهن و زبان وی جسته و در بوته تحلیل و تبویب آورده ایم.